

نام و نام خانوادگی : پایه دوم دبستان :

یک روز از مادرم پرسیدم : « دعا یعنی چه ؟

مادرم گفت : « دعا یعنی ، در موقع دعا با خدا می گوئیم
و از او می خواهیم . »



خدایا ! تو از همه هستی . من می دانم که تو انسان های را
دوست داری . پس همیشه می کنم با هم و حتی
بچه های از خودم مهربان باشم تا تو مرا بیش تر بداری !

خاله : عمو :

دایی : عمه :



زینب داخل حرم بود .

..... بزرگ همه جا را نورباران کرده بودند . بوی می آمد همه
دعا می خوانند . زینب ده ها کبوتر را دید که جمع شده بودند
ودانه ! و از زیر چادرش ، مقداری بیرون آورد و گفت :
«مادر، دوست دارم هر وقت به می آیم ، به کبوترهای دانه



بدهم این گندم ها را برایم خریده است .

مادر گفت : « زینب جان ، اذان را گفتند بهتر است به برویم وضو بگیریم و نمازمان را
اول بخوانیم . » زینب نماز خواندن در را هرگز نمی کند .

داروخانه یعنی : گل خانه یعنی :

آشپزخانه یعنی : چاپ خانه یعنی :



دیشب من نقاشی کردن بودم که پدرم گفت : «من دوست دارم
فرزندم باشد. یک هنرمند



پدر گفت : «دخترم هرکاری که با فکر انجام گیرد .هنر است .مثلا تو
اگر بتوانی..... بشوی وبا گل چیزهای زیبا بسازی هنرمندی.»
..... هم هنر است پس برای این که بتوانی یک عکس خوب بگیری باید
..... باشی .

فرزندم ،هنرمند باید خوب کند وبا به همه چیز کند وصبر
و داشته باشد .تا در کارهایش شود .



با دیدن تصاویر یاد چی می افتی ؟



.....



.....



.....



.....